

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۲۶ اپریل ۲۰۱۶

هفت و هشت ثور دو روز پُرتلاطم نېسان دو روز شوم در تاریخ مُعاصر افغانستان

اصل این مطلب کوتاه، به تاریخ ۲۶ اپریل ۲۰۰۶ نوشته شده و در وبسایتی چند اشاعه یافته بود، که بعداً در سال ۲۰۰۹ در چنین روزی با آرایشی تازه در پورتال آزاده "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" افتخار نشر یافت.

چون بر وفق شمار زمان مردم زمین، باز سالگرد این دو روز شوم در آستانه حلول است، همان مقاله را از پشت کندوها، بیرون آورده و با کمی دستکاری و اضافات، تقدیم حضور خوانندگان می نمایم.

بهار در نهاد و ذات و گُنه خود موسمی ست، نویدبخش و مژده آور. بهار پیک و برید و پیام آور و قاصد سال است، که گفته اند:

"سالی که نکوست، از بهارش پیداست".

مردم ما سعد و نحس تمام سال را گوئی از طلعه همین یک فصل همی خواندند.

"نيسان" که مأخوذ از "سُریانی" و "نسطوری" و ماه هفتم به حساب آنانست، بر حسب بُروج عربی، "ثور" – برج دوم ربیع یا بهار – خوانده می شود. همین نامهای بُروج (برجها) که در مملکت محبوب ما حکم "ماههای سال" را گرفته اند – حمل، ثور، جوزا، ... – مُعادل فروردین ماه و اردیبهشت ماه و خردادماه و ... زردشتی اند، که مردم فارس یا "ایران کنونی" آن را اینک از آن خود می پندارند.

دو روز متعاقب از ماه دوم بهار – ثور و نېسان و اردیبهشت – در دیار افغانان مگر نه تنها پیام آور نیکبختی و سعد نبود، بلکه انبوه نحس و نگونبختی را به ارمغان آورد. نیازی به گفتن لُغز و معما و چیستان نیست، چون همه می دانند، که مراد روزهای منحوس و نامبارک هفت و هشت ثور یا نېسان است. این دو روز را "طرفداران" بی آزر، روزهای انقلاب خواندند؛ یکی با دید به اصطلاح غلط، "کمونیستی" و دیگری با دید و دیده "اسلامی". اگر معنای اصلی کلمه عربی "انقلاب" در نظر گرفته شود، که "چپه شدن" است، با ایشان باید مُوافق بود، چون از طلایه همین دو روز، چپه گشتن ها و چپه گرمک های روزگار، و نگون بختی های بیشمار مردم این دیار، پدیدار گردید. ایشان همه چیز

را چیه و واژگون و سر به تالاق ساختند - نظم و نسق و قانون را، صلح و ثبات و آرامش را، عزت و شأن و ناموس و شرف و آبرو را، خودارادیت و آزادی و استقلال را، شور و شادی و سرور را و خلاصه آنچه خوب و نیکو و پسندیده در قاموس بشر خوانده بودیم، همه و همه را بالتام چیه کردند و سرنگون و منهدم ساختند. بلی؛ در همین مفهوم و فقط با همین مدلول، می توان "انقلاب" شان را "انقلاب" خواند.

اما در مقایسه این دو روز نحس و نجس:

زوزادهای نکبت و نامبارک "هفتم ثور" شادیا کردند، در پیراهنها نگجیدند و در دل خود "دولک"ها زدند، که "هشتم ثور"ی نیز در پی آمد، که پیامدش گویا روی "هفت ثور" را بشست. چنین پندار و برداشت ناروا بود، که در درجه اول خود این موجودات منحوس و تاریخزده را جری ساخت و قوت دل بخشید، تا از گوشه های فلاکت و ادباری، که در آن خزیده بودند، بیرون آمده و باز وارد صحنه و حتی وارد کارزار سیاسی و سرنوشت ساز وطن گردند. برای کسانی که چنین می اندیشند، و نیز به ساده اندیشان و خوشباوران، باید به جدّ و در کمال صراحت گفت:

- همان گونه که گفته اند "پنج انگشت باهم برادرند و برابر نی!!!"، این دو روز پیایی را که "برادر" همدگرند، هرگز نتوان "برابر" خواند. هفت ثور "والد" و "زاینده" بود و هشت ثور "مولود". اگر "والد" و "زادگر" نمی بود، "مولود" اصلاً زاده نمی شد؛ مگر این که مولودی و بچه ای می بود، پیش از پدر و مادر!!!

- پهنای ویرانیا و کمیت قربانیا هم در هردو روز، توفیر و تفاوتی داشت، از سمک تا به سماء. - اگر هشت ثور یک صد هزار قربانی گرفت، هفت ثور ده تا بیست چند آن را به بار آورده بود - یک تا دو میلیون کشته و شهید و صدها هزار معیوب و معلول و بربادرفته و ملیونها آواره.

- وسعت ویرانی روانی و اجتماعی و اقتصادی هم، چنان که گفته شد، در هردو یکسان نیست!!! من درینجا از تمام عمق ویرانی اجتماعی فقط به یک پدیده اشارت می کنم، که پدیده زشت، ناروا و ویرانگر تبعیض زبانی و قومی ست. اگر این پدیده در هفت ثور علم گردید، در هشت ثور نصج گرفت و قوام یافت و امروز با مهیا بودن آزادی بیان و مطبوعات خیراتی اشغالگران امریکائی و ناتوئی، این کشمکش برملاً به روی صحنه کشیده شده است. و چنین است خیرات استعمار، که ریشه ما را به دست و تیشه خود ما نابود می سازد؛ ولی صاحبان بصیرت خود دانند، که یک نان چند فطیر است!!!

بگذریم ازین که هموطنان فتنه گر خزیده و غنوده در غرب از زمینه آماده اینجا، درین مسیر چه حیل نبود، که نکردند و چه نیرنگها که نبستند. "زبان" را ملعبه و متکای تبلیغ امیال و آمال شوم و سوء سیاسی خود ساختند و ازین راه بر اقوام تاختند. "زبان" مگر در ذات خود پدیده ای ست، بی آزار و محض ابزار ابراز نظر و افهام و تفهیم و داد و گرفت. اینان با دید فتنه اندازانه و مغرضانه خود ازین پدیده بیگانه و معصوم، استفاده ناروا و ناباب کردند و مثلاً گفتند:

این زبان برتر است و غنی تر و مشکل کشاتر و کارآمدتر و ... و آن زبان عقب مانده تر است و محتاج تر و فقیرتر و حتی حقیرتر!!!! و اما دانایان دانند، که زبانی را برتر از زبانی دگر دانستن، خود عملی ست برتری جویانه، تبعیض طلبانه، راسیستی و فاشیستی. بگذریم از این که چنین باوری، کوچکترین اساس و بنیاد علمی ندارد و از دید جاهلان قرون وسطائی و از خواستگاه نفاق انگیزانه و شقاق افروزانه ای سرچشمه می گیرد، که مفتنان و توطئه گران و افتراق افغان و ایادی دشمنان خاک و مردم ما، در سر می پروراند!!!!

کسان معدود و نامعنتابه تبهکار، که خود را پیشقراول و پیام آور برابری و عدل و انصاف و مُدارا در اجتماع قلمداد کردند، به زعم خود باشندگان و ساکنان وطن را از هم مفترق و متفرق انگاشته،

گفتند تو "افغان" هستی و ما "افغانستانی"، یعنی یک شهر ساختند و دو نرخ. آری اینان، که خود را حق به جانب و آورنده عدالت اجتماعی و زداينده نابرابری باشندگان و سکنه این دیار وانمود ساختند، هیچ فکر نکردند - و یا عمداً فکر نکردند - که ایجاد و کاربرد اصطلاح "افغانستانی" خود مایه نابرابری و دورنگی و دوگانگی در بین افراد این مرز و بوم است. فکر نکردند که چنین مفکوره ای نه تنها خلاف مصالح ملی و در تضاد با نُصوص صریح قوانین اساسی و اساسات حقوقی ما ست، بلکه به جان هم انداختن روشنفکران و چیزفهمان، و بالوسیله مانع گشتن هماهنگی عناصرِ اندیشنده، مبتکر و متفکر جامعه ما نیز می تواند بود، که هست. این قلم ضمن دهها مقاله خرد و کلان، با ارائه ادله روشن و براهین قاطع و بُزان، بطلان قطعی این نظر را ثابت ساخت و ثابت ساخت، که اصطلاح "افغانستانی" از هیچ منظر مشروعیت ندارد؛ نه از نگاه منطق، نه از نگاه علم زبان، نه از دید عرف ملی و نه از نظر تعارفات بین المللی و ...!!!

دوستان فرمودند، که به خاطر هفتم ثور چیزی بنویسم. چون سرپیچی از فرمان عزیزان را گناهی عظیم می پندارم، به ندایشان لبیک گفته قلم را روی کاغذ دواندم، ولی خواستم چیزی بنویسم، که به تکرار و هزاران بار نوشته شده و هنوز نیز نگاشته می شود. آنچه از نظر خواننده عزیز گذشت، نه مضمون است و نه مقاله، فقط سطری و درد دلی ست چند، که کاغذ سفید را سیاه کرده و هدفی جز این نداشته است، تا جای پل پای و نشان انگشت این قلم در تدمیم و تخطئه این دو روز مشؤوم خالی نماند و نیز گپ دوستان به زمین انداخته نشود!!! اما کابلیان قدیم مُدام گفته اند، که:

"شانامه ره آخرش خوش اس!!!"

(شاهنامه را آخرش خوش است!!!)

من این مؤخره دلخواه و آخر خوش را از کلام شاعر دلسوخته افغان و عاشق وطن، انتخاب می کنم - از کلام "الحاج خلیل الله ناظم باختري":
ایشان خطاب به آنانی، که تخم نفاق و شقاق را در بین مردم ما می کارند، تکتیک انگریزی "تفرقه" را به کار می بندند و در صدد ویرانی و بربادی مُلک و ملت اند، ضمن دو بیت از غزل گویا و گزنده خود معنون به "معجونِ نارسیده"، چنین فرمایند:

افغان تو نیستی و ندانم تو چیستی؟ معجونِ نارسیده عطّارِ کیستی؟
انسان تو نیستی و ندانم تو کیستی؟ از جنسِ چیستی و ز ادوارِ کیستی؟

(پایان)

(خلیل معروفی - برلین - ۲۴ اپریل ۲۰۱۶)